

تبیین روابط ایران و جمهوری آذربایجان با رویکرد سازه‌انگاری

رسول افضل‌ی*
*

دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

سید محمد سیدی اصل

کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

ابوالقاسم محمودی

کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۲۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۶/۲۷)

چکیده

با فروپاشی اتحاد شوروی، نظام جغرافیای سیاسی و نیز ساختار معنایی حاکم بر منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دچار دگرگونی شد. بنابراین ساختار، شرایط و بازیگران جدیدی در روابط ایران و قفقاز ظهور کردند. یکی از این کشورها جمهوری آذربایجان است. روابط بین ایران و این کشور از ابعاد بسیاری اهمیت دارد. در این مدت، شاهد روابط در سطح پایین، عادی و گاه رو به تعارض و آشفتگی بوده‌ایم. روابط خارجی دو کشور را می‌توان از زاویه نظریه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. یکی از این نظریه‌ها، دیدگاه سازه‌انگاری است. انتظار می‌رفت که بعد از استقلال جمهوری آذربایجان سطح بالای همکاری‌ها را بین دو کشور داشته باشیم. با در نظر گرفتن مفاهیم سازه‌انگاری، سؤال اصلی نوشتار این است که از این دیدگاه، چه عواملی بیشتر بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان اثرگذار بوده است؟ یافته‌های نوشتار با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی نشانگر این است که روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان از عوامل ژئوپلیتیکی دو کشور تأثیر چندانی نمی‌پذیرد. از سوی دیگر با توجه به رویکرد سازه‌انگاری روابط دو کشور تحت تأثیر سازه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قرار دارد و این سازه‌ها در روابط دوجانبه به صورت واگرا عمل می‌کنند.

کلیدواژه‌ها

ایران، جمهوری آذربایجان، روابط خارجی، ژئوپلیتیک، سازه‌انگاری.

مقدمه

با پایان جنگ سرد در عمل، نقشه جغرافیای سیاسی جهان در حوزه آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی شکل جدیدی به خود گرفت. کشورهای جدیدی بر روی نقشه جغرافیای سیاسی جهان ظاهر شدند و در پی آن، شرایط جدیدی نیز شکل گرفت. در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز که پیشتر جزئی از رژیم کمونیستی اتحاد شوروی محسوب می‌شد، جمهوری‌های مستقلی سر برآوردند که هویتی متفاوت از واحدهای سیاسی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی داشتند. در این دوره زمانی جدید، ایران با کشورهای متفاوتی در این منطقه مواجه هست که هرکدام در منطقه و عرصه جهانی ساختار ژئوپلیتیکی ویژه و طرح‌واره‌های خاص خود را دارند که برخی از آن‌ها مشترک و بعضی از آن‌ها متفاوت هستند. همچنین با تغییر در ساختار نظام بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای منطقه خاورمیانه خود را در شرایط جدیدی دیدند و به بازتعریف راهبردهای خود برای تطبیق با وضع جدید و حداکثرسازی منافع و کاهش تهدیدها، مجبور شدند.

دگرگونی‌های شتابان ناشی از فروپاشی، ساختار نظام بین‌الملل را وارد مرحله نوینی کرد که هنوز سامانه‌های آن به صورت کامل مشخص نشده است و ابهام راهبردی بر روابط واحدهای سیاسی به ویژه در سطح منطقه حکم فرما است.

آسیای مرکزی و قفقاز که با مرزهای شمالی ایران مرتبط هستند، کانون دگرگونی‌ها و انتشار آن به دیگر مرزهای هم‌جوار است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان و برقراری روابط رسمی میان این جمهوری و جمهوری اسلامی ایران روابط دو طرف در تأثیر نقش‌آفرینی برخی موضوع‌های چالشی قرار گرفت که نقش بازدارنده‌ای در توسعه تعامل دو جانبه داشتند. وجود این مسائل در نهایت سبب شد تا با وجود بعضی خوش‌بینی‌های اولیه‌ای که در مورد امکان توسعه همه‌جانبه روابط ایران و جمهوری آذربایجان به وجود آمده بود، زمینه پیشبرد کامل روابط دو جانبه به شکل کامل مهیا نشود (امیری، ۱۳۸۵، ص. ۲۶۵).

رهیافت سازه‌نگاری در حوزه سیاست بین‌الملل، به سیاست خارجی رویکردی هویت‌محور دارد و به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها یا توزیع قدرت به عنوان یکی از ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل، بر «هویت» دولت‌ها تمرکز می‌کند. هویت دولت‌ها در تعامل با یکدیگر به وسیله مشارکت در معانی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید

می‌آید و می‌تواند تغییر کند. برخلاف چارچوب‌های فکری واقع‌گرایان و اثبات‌گرایان که نظریه‌های مسلط در دوران جنگ سرد بودند، در سازه‌انگاری، ساختارهای تأثیرگذار بر رفتار دولت‌ها بیشتر ساختارهای اجتماعی یعنی ایده‌های مشترک و نه نیروها و ساختارهای مادی هستند. به این ترتیب، محیطی که دولت‌ها در آن دست به کنش متقابل می‌زنند، کمتر مادی و بیشتر اجتماعی هستند. این محیط می‌تواند بر فهم دولت‌ها از منافع آن‌ها تأثیرگذار باشد. مسئله این است که، از دیدگاه سازه‌انگاری چه عواملی بر سردی روابط این دو کشور تأثیرگذار بوده است که به‌عنوان دو کشور همسایه تاکنون نتوانسته‌اند به‌سطح بالایی از تعامل و همکاری دوجانبه برسند. این نوشتار در پی بررسی تأثیر عوامل داخلی همگرایی و واگرایی بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان با روش توصیفی-تحلیلی است.

ژئوپلیتیک

قدمت ژئوپلیتیک، بی‌تردید به اندازه جست‌وجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز قدمت دیپلماسی، راهبرد، حسادت و ترس بوده است. اسکندر کبیر، ناپلئون و بسیاری دیگر از فرماندهان، امپراتوران و فاتحان، بی‌تردید به طرح‌ریزی‌های ژئوپلیتیک بسیاری پرداخته‌اند. اما از نظر علمی، دریادار آلفرد تایر ماهان^۱ به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است. بدین ترتیب این سنت باید در بوستون، در سال ۱۸۹۰ و با انتشار این پژوهش دریادار باعنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ: ۱۷۸۲-۱۶۶۰» ظهور کرده باشد (مویر، ۱۳۷۹، ص. ۳۶۶). واژه ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹ به‌وسیله دانشمند سوئدی، رودلف کی‌الن^۲ به‌کارگرفته شد. این واژه در قرن بیستم، تاریخ طولانی و متنوع و پر فراز و نشیبی داشته است و پس از معنای اصلی آن که در کارهای کی‌الن، وجود دارد به‌خوبی توانسته است در رساندن معنای ارتباط کلی جغرافیا و سیاست (ژئوپلیتیک) مؤثر باشد. معناکردن ژئوپلیتیک با یک معنای ویژه، کاری بس دشوار است. زیرا مفاهیمی مانند ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند؛ همان‌گونه که در دوره‌های تاریخی و ساختارهای نظم جهانی تحول می‌یابند (اتوتایل، ۱۳۸۷، ص. ۲۱).

ژئوپلیتیک در نیمه اول قرن بیستم با نظریه‌های متعددی توسعه یافت. نظریه‌هایی که بیشتر به نقش فضای جغرافیایی در قدرت و راهبردهای جهانی می‌پرداختند. نظریه قلب زمین

1. Alferd Thayer Mahan
2. Rudolph KJellen

هالفورد مکیندر^۱، قدرت دریایی آلفرد تایلر ماهان، نظریه ریموند نیکولاس جان اسپایکمن^۲ و نظریه قدرت هوایی الکساندر دِ سورسکی^۳ هر یک به شکلی الگوهای فضایی خاصی را ارائه کرده و بر تفسیر و برداشت از قدرت و کنترل جهانی تأثیر گذاشتند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰، ص. ۲۴). ژئوپلیتیک از زمان وضع واژه آن از نظر مفهومی، موقعیت اجتماعی و علمی دچار فراز و نشیب شده و در موضوع‌های مورد اطلاق حالتی شناور داشته است. این واژه در بین جغرافی‌دانان، سیاست‌مداران حرفه‌ای، نظامی‌ها و متخصصان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل رواج داشته و دارد. این درحالی است که بر سر تعریف و مفهوم ژئوپلیتیک اتفاق نظر وجود ندارد و بالاتر از آن برخی از ژئوپلیتیک به‌عنوان مطالعه، گفتمان، مسائل و غیره یاد می‌کنند (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹، ص. ۷۲).

دره میرحیدر ژئوپلیتیک را این‌گونه تعریف می‌کند: «ژئوپلیتیک شیوه قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای است» (میرحیدر، ۱۳۷۷، ص. ۲۲). پیروز مجتهدزاده در مورد ژئوپلیتیک معتقد است: «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی چون، موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و غیره را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، به‌ویژه در سطح‌های گسترده منطقه‌ای و جهانی مطالعه می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ص. ۱۲۸). کلاز دادز^۴ ژئوپلیتیک را رویکرد می‌داند و در تعریف آن می‌نویسد: ژئوپلیتیک رویکرد ویژه‌ای به سیاست‌های جهانی است که بر اهمیت سرزمین و منابع تأکید دارد. اتوتایل معتقد است که ژئوپلیتیک پیش از آنکه به‌عنوان توصیف شفاف از نقشه سیاسی جهان تعریف شود، به‌عنوان یک «گفتمان» درباره جغرافیا و سیاست‌های بین‌المللی بحث می‌کند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳، ص. ۲۲). جان اگنیو نویسنده کتاب «ژئوپلیتیک» این تعریف را ارائه می‌دهد: ژئوپلیتیک عبارت است از «مطالعه تأثیر جغرافیایی الگوهای توزیع و تقسیم بر هدایت و رهبری سیاست‌های جهانی». در این تعریف بر تأثیر آرایش فضایی قاره‌ها، اقیانوس‌ها و الگوی توزیع منابع طبیعی و انسانی بر

-
1. Halford Mackinder
 2. Nicholas John Spykman
 3. Alexander De Seversky
 4. Klaus Dodds

روابط میان دولت‌ها تأکید می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰، ص. ۳۵). از دید حافظ‌نیا تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی یعنی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای ویژگی ذاتی هستند. ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و سیاست الگوهای رفتاری گروه‌های متشکل انسانی را نسبت به یکدیگر تعیین می‌کند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰، ص. ۳۷).

سازه‌انگاری^۱ رویکرد نظری نوشتار

برداشت سازه‌انگارانه از حیات اجتماعی در قرن بیستم به نظریه تعامل‌گرایی نمادین باز می‌گردد و کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت» نوشته تامس برگر و پیتر لاکمن بیان صریحی از این برداشت بود. بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان نیز این رهیافت را دنبال کرده‌اند. اما این اونها بود که آن را به روابط بین‌الملل معرفی کرد. هم‌زمان با کتاب اونف^۲، کتاب فردریش کراتوچویل^۳ با عنوان «قواعد، هنجارها و تصمیم‌ها» منتشر شد که آن نیز متنی سازه‌انگارانه است (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۲۴). اما تحلیل سازه‌انگاری بیشتر با نام و اثر ونت شناخته می‌شود. ونت در سال ۱۹۹۹ در «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» سازه‌انگاری را در حد یک مکتب فکری مطرح کرد. وجه تمایز تحلیل ونت بیشتر به کلمه «اجتماعی» مربوط است که در عنوان کتاب او درج شده است (اشلقی و فرخی، ۱۳۸۸، ص. ۷۲).

مباحث هستی‌شناختی به‌وضوح کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهند. بسیاری بر آن‌اند که مهم‌ترین مسامحه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در بعد هستی‌شناختی است و سازه‌انگاران در اساس، کانون بحث در حوزه روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناختی به هستی‌شناختی منتقل کرده‌اند. توجه سازه‌انگاران از یک‌سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها است. تأکید آن‌ها بر «نقش‌تکوینی عوامل فکری» است (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص. ۳۲۴). فرض‌هایی که شالوده مکتب سازه‌انگاری را تشکیل می‌دهد، برداشت متفاوت آن را از سیاست جهان توضیح می‌دهد. چون کنشگران و ساختارها یکدیگر را می‌سازند در صورت بازسازی نکردن معنای بین‌ذاتی این ساختارها و کنشگران، نمی‌توان رفتار دولت را در برابر توزیع‌های متفاوت قدرت یا اقتدارگریزی فهمید (لینکلتر، ۱۳۸۶، ص. ۴۸۳).

1. Constructivism
2. Nicolas Onuf
3. Fredrich Kratochwil

سازه‌انگاران، رابطه بین هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و حقوقی و قواعد حقوقی داخلی یا ملی و تأثیر آن بر هویت دولت‌ها را بررسی می‌کنند. در اینجا تأکید بر سرچشمه‌های داخلی شکل‌گیری هویت و منافع دولت‌ها است؛ بنابراین سیاست خارجی دولت‌ها از منظری سازه‌انگارانه تعریف هنجارها و قواعد تعریف شده^۱ - برای نمونه، در قانون اساسی- هنجارهای درون فرهنگی و فرهنگ سیاسی است (حیدری و علمداری، ۱۳۸۸، ص. ۱۷۷).

هویت و منافع در مکتب سازه‌انگاری

هویت در دهه ۱۹۹۰ به یکی از مباحث متداول در نشست‌های دانشگاهی تبدیل شد. پیش از آن در دهه ۱۹۸۰ با شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در داخل جوامع مختلف که با تبیین‌های مادی قابل شرح نبودند و اهمیت تعریف‌هایی که افراد و گروه‌ها از «خود»^۱ و «دیگری»^۲ در آن‌ها ارائه می‌کردند نیز نقش رویه‌ها و کنش‌های آن‌ها در معنابخشی به خود، سبب توجه نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی به عوامل هویتی شده بود (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸، ص. ۲۵۲). هویت‌ها چه در سیاست بین‌الملل و چه در جامعه داخلی برای آنکه حتی کم‌ترین سطح از پیش‌بینی‌پذیری و نظم تنظیم شود، ضروری هستند.

انتظارهای ماندگار میان دولت‌ها وجود هویت‌های بین‌ذهنی را ایجاب می‌کند که آن اندازه پایدار باشند که الگوهای رفتاری پیش‌بینی‌پذیری را تضمین کنند. جهان بدون هویت‌ها، جهانی هرج و مرج زده است. هویت هر دولت، گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی آن دولت است. هر دولت براساس هویتی که به دیگران نسبت می‌دهند، آن‌ها را می‌شناسند و هم‌زمان از راه عمل اجتماعی روزمره‌اش هویت خودش را باز تولید می‌کند (لینکلینر، ۱۳۸۶، ص. ۴۵۵). هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به صورت هم‌زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل هستند که به آن‌ها شکل می‌دهند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی یعنی جدا از بستر اجتماعی آن‌ها تعریف کرد. آن‌ها به شکل ذاتی اموری رابطه‌ای هستند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظرگرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به عنوان یک ابژه به خود نسبت می‌دهد.

-
1. Self
 2. Other

هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی را از خود در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این راه منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیم‌های سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» را دوست یا دشمن «دیگری» بدانند، تفاوت زیادی در تعامل میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۴). به بیان تدهاف، هویت‌ها سه کارکرد در جامعه دارند که خواه، ناخواه تعیین‌کننده سیاست «ما» برابر «دیگران» خواهند بود: ۱. به ما و دیگران می‌گویند که چه کسی هستیم و به ما می‌گوید که دیگران چه کسانی هستند، ۲. تعیین این که ما چه کسی هستیم؛ در برگیرنده مجموعه‌ای خاص از منافع یا اولویت‌ها و فرصت‌های اقدام در قلمروی خاص و در ارتباط با بازیگران خاص است، ۳. هویت دولت، اولویت‌ها و اقدامات بعدی دولت را بیان می‌کند. دولت، دیگران را بنابر هویتی که برای آنان قائل است، درک می‌کند (حق‌پناه، ۱۳۹۰، ص. ۸۸).

هویت دولت‌ها تحت تأثیر ساختار اجتماعی تعاملات، افکار هنجاری و عقاید قرار دارد و دو معنای متمایز هویت جمعی^۱ و هویت اجتماعی^۲ دارد. هویت جمعی شامل ویژگی‌های درونی، مادی و ایدئولوژیک در سطح ملی است و هویت اجتماعی عبارت است از معنایی که کنشگر (دولت) در نگاه به دیگران (دیگر دولت‌ها) به خود می‌دهد (ارجمندی و چابکی، ۱۳۹۱، ص. ۴۱). براساس هویت جمعی که مهم‌ترین نوع هویت در تحلیل روابط کنشگران بین‌المللی و به‌ویژه دولت‌ها است، چهار دسته از منافع شکل می‌گیرند: ۱. امنیت مادی (سرزمین و ساختار حکمرانی)، ۲. امنیت هستی‌شناختی، که موجب رسیدن به هویت‌های اجتماعی باثبات است (یعنی کنشگران تمایل به حفظ هویت خود دارند)، ۳. شناسایی، به‌عنوان کنشگر از سوی دیگران به‌شکلی ورای بقا از راه استفاده از زور آشکار، ۴. توسعه، به معنای تأمین خواست‌های انسانی برای زندگی بهتر که دولت‌ها در سطح جمعی مسئول آن شناخته می‌شوند (افضلی و دیگران، ۱۳۹۱، ص. ۴).

1. Corporate Identity
2. Social Identity

مسئله ساختار و کارگزار در سازه‌انگاری

از آنجا که ساختار کارگزار، روش یا نظریه نیست، از نظرگاه‌های متفاوت می‌توان به آن نگرینست. مسئله ساختار کارگزار همواره هسته اصلی نظریه‌های سیاسی و اجتماعی را شکل داده است؛ زیرا همواره این مسئله مطرح بوده که آیا نقش کارگزار^۱ و کنشگر^۲ در جامعه بیشتر است، یا نقش ساختارهای^۳ حاکم؟ (حقیقت، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۸). ساختار ویژگی از سیستم اجتماعی است که در مدتی طولانی پایدار می‌ماند. ساختار یا ساخت به معنای چارچوب متشکل پیدا و ناپیدای هر اثر ادبی، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای آن اثر، در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ، کلیت اثر را می‌سازند و موجودیت کل اثر، در گرو کارکرد هماهنگ است (حقیقت، ۱۳۸۹، ص. ۱۵۴). ساختار هر نظام اجتماعی شامل سه عنصر شرایط مادی، منافع و انگاره‌ها است. این عناصر اگرچه باهم در ارتباط‌اند، در یک معنا از یکدیگر متمایز هستند و نقش‌های متفاوتی در تبیین دارند. ولی آن‌ها همیشه در نقطه‌ای بهم می‌رسند □ بدون انگاره‌ها منافی نیست بدون منافع شرایط مادی معناداری وجود ندارد بدون شرایط مادی اصلاً واقعی وجود ندارد (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۲۰۳). برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به‌شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی هستند و در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند یا این بستر به‌عنوان یک میانجی برای آن‌ها عمل می‌کند. خود ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی به‌نسبت پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و براساس آن‌ها هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۳).

اونف بر آن است که سازه‌انگاری ضرورت عملی جداکردن کارگزاران و ساختارها را می‌پذیرد تا بتواند یکی را با ارجاع به دیگری توضیح دهد، اما همیشه این تقسیم‌بندی را موقت و مشروط می‌بیند. آنچه از نظر اونف، قوام متقابل میان ساختار و کارگزار را ممکن می‌کند، قواعد هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۴). قواعد از نظر سازه‌انگاران دو دسته‌اند: ۱. قواعد تنظیمی: که در شرایط تعریف شده رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و پیروی نکردن از آن‌ها با مجازات همراه است، ۲. قواعد تکوینی: شکل‌های جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌کند و

-
1. Agent
 2. Actor
 3. Structure

پیروی نکردن از آن‌ها سبب فهم‌ناپذیری کنش می‌شود (رضایی، ۱۳۸۸، ص. ۳۱۴). از نگاه سازه‌انگاران واقعیت بین‌المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین‌المللی، فهم دولت‌ها از خود و رفتار عمومی دولت‌ها را شناخت بینادهنی، که خود وابسته به فرایند تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. به بیان ونت، ساختار جدا از فرایند یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص. ۳۳۳).

عوامل داخلی تأثیرگذار بر رابطه ناهمسوی ایران و جمهوری آذربایجان

۱. سازه‌های ناهمگون اجتماعی

در نگاه سازه‌انگاران باید با بهره‌گیری از روش‌های گوناگون به این هدف رسید که چگونه امری در درون یک جامعه ساخته می‌شود و این امر چگونه محصول تعاملات بینادهنی در درون آن جامعه است (کراتچویل، ۲۰۰۷، ص. ۳). در حقیقت سازه‌های اجتماعی از نظر این تعریف، راهی است که ما را به این سو می‌کشاند که بیش از تکیه به عوامل مادی، بر ایده‌هایی تمرکز کنیم که در درون جامعه ساخته می‌شوند. از این دیدگاه در این نوشتار به دنبال آن هستیم تا سازه‌های ناهمگون اجتماعی را در جامعه ایران و جمهوری آذربایجان بررسی کرده و به این هدف برسیم که چگونه سازه‌های اجتماعی دو کشور در تقابل با یکدیگر قرار داشته و سبب واگرایی بین آن‌ها شده است.

جمهوری آذربایجان

دست کم تا سال ۱۹۹۹ حدود ۲۰ گروه قومی در محدوده سرزمینی جمهوری آذربایجان شناخته شده بودند. افزون بر آذری‌ها که با حدود ۸۲ درصد، اکثریت جمعیت را در اختیار داشته‌اند، اسلاوها شامل روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها، لزگی‌ها، آوارها، یهودها، تاتارها، تات‌ها، تالش‌ها، تراخورها، لزگ‌ها، اودین‌ها و یهودهای کوهستان بیشترین جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند (کریمی‌پور، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۱). در مناطق ارمنی‌نشین قره‌باغ و منطقه لنکران که محل زندگی قوم تالش است نوعی مغایرت با حکومت مرکزی وجود دارد. این مغایرت درباره آرامنه بسیار بیشتر است. آرامنه با کشور همسایه، ارمنستان در سطحی وسیع هم‌پوشانی دارند ولی قوم تالش با کشور همسایه و هم‌جوار خود، ایران،

هم‌پوشانی چندانی ندارد. شاید این امر ناشی از آن باشد که در کشور ایران قوم تالش قدرت چندانی ندارد. از سوی دیگر، سیاست خارجی ایران بر مداخله‌نکردن در امور داخلی همسایگان مبتنی است. قوم آذری با بیشترین حجم جمعیت در این کشور، مخالفتی با حکومت مرکزی ندارد. چنانچه مخالفتی نیز وجود داشته باشد مربوط به جناح‌بندی‌های سیاسی است (واحدی، ۱۳۸۲، ص. ۶۷).

وجود جمهوری آذربایجان در دو سوی ارس، انگیزه‌ای برای طرح ایده «آذربایجان بزرگ» - «واحد آذربایجان» در زبان آذری - از سوی مقامات باکو شده است. ایده‌ای که از آرمان‌ها و آرزوهای نادرست رهبران جمهوری آذربایجان از سال‌ها قبل از استقلال آن بوده است. حیدر علی‌اف در تابستان ۱۹۸۱ به‌عنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر گروهی از دیپلمات‌های خارجی، از آرزوی مردم آذربایجان برای وحدت دو آذربایجان سخن گفت (چابکی، ۱۳۸۸، ص. ۷۳). لازم به ذکر است که ایلچی‌بیگ در زمان نامزدی خود برای ریاست جمهوری آذربایجان به صراحت گفت: روزی به ایران خواهم آمد که پرچم آذربایجان مستقل و یک‌پارچه در تبریز برافراشته شده باشد (موسوی، ۱۳۹۱، ص. ۲۳).

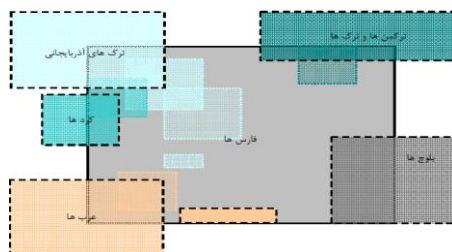
جمهوری اسلامی ایران

در ایران باوجود اینکه مرکز اداری - سیاسی کشور تمرکز جمعیتی بالایی دارد، نوار حاشیه‌ای کشور نیز در قسمت‌های شمال‌شرقی، شمال، شمال‌غربی، غرب و جنوب‌غرب، بخش عظیمی از جمعیت کشور را در خود جای داده است. با توجه به اینکه به‌صورت تقریبی کل این منطقه (منطقه شمال‌غرب، شمال‌شرق، بیشتر مناطق غربی و منطقه جنوب‌غربی کشور) با آن‌سوی مرزهای ملی، پیوستگی فضایی، فرهنگی، قومی و زبانی دارد؛ بنابراین این الگوی توزیع و پراکندگی جمعیتی ایران در تناسب با رفتارها و رویکردهای متفاوت جمعیت ایران، کنش‌ها و واکنش‌های آن در مقابل رفتارها و رویکردهای دنباله فضایی خود در آن‌سوی مرزهای ملی و نیز شرایط جغرافیایی منطقه در همگرایی و واگرایی آن مهم خواهد بود. نیمه شرقی و جنوبی کشور نیز به‌دلیل جمعیت پایین آن می‌تواند راهی برای نفوذ و توسعه همان دنباله فضایی جمعیتی خارج از کشور در داخل مرزهای ملی باشد (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۴). ایران مشخصات خاصی دارد، به‌گونه‌ای که پنج قومیت آن، که به آگاهی قومی رسیده‌اند در مناطق مرزی ایران، با کشورهای هم‌زبان خود یا با قومیت‌های هم‌زبان خود هم‌مرز هستند.

بیشتر این گروه‌های قومی در حاشیه نوار مرزی سکونت دارند و حتی دنباله جغرافیایی آن‌ها در آن سوی مرزهای سیاسی قرار دارد. بنابراین منطبق نبودن مرزهای سیاسی با توزیع فضایی قومیت‌های ایرانی، مشکلاتی را در امور داخلی و بازتاب‌هایی را در سیاست بین‌الملل به وجود آورده است (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۱، ص. ۵۷). از نظر قدرت سیاسی، ویژگی مذهبی و بافت جمعیتی، تأثیرهای گروه‌های ذکر شده بر اندیشه حکومت جمهوری اسلامی شامل این محورها می‌شود:

- این گروه‌ها بیشتر در نواحی مرزی متمرکز شده‌اند و از جهت مکانی و فضایی ارتباط‌هایی را با گروه‌های قومی کشورهای آن سوی مرز دارند،
- در دوره حکومت‌های پهلوی این گروه‌ها بسیاری از جنبش‌های جدایی‌طلبانه را در خود پرورش داده‌اند و حتی برخی از آن‌ها هر چند کوتاه مدت تجربه تأسیس دولت مستقل را داشته‌اند،

- هویت قومی این گروه‌ها می‌تواند تحت تأثیر وفاداری قومی - ملی قرار بگیرد.
ولی باید بیان داشت که پس از تحولات دهه ۱۹۹۰ و فروپاشی اتحاد شوروی، خواه ناخواه گروه‌های افراطی آذری‌ها و ترکمن‌ها با توجه به استقلال کشورهای آذربایجان و ترکمنستان در معرض تأثیرپذیری از این کشورها قرار دارند که زمینه تحت تأثیر قرار گرفتن از اندیشه حکومت مجاور است (محرابی، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۴).



شکل ۱. پراکندگی اقوام در ایران و پیوستگی فضایی آن با کشورهای همسایه
منبع: (حافظنیا و دیگران، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۶)

همان‌گونه که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، شکل استقرار اقوام در ایران به‌گونه‌ای است که برخی از آن‌ها در کشورهای همسایه دنباله فضایی دارند. یکی از این اقوام، قوم ترک در شمال غربی ایران است که در کشور جمهوری آذربایجان دنباله فضایی دارد. از همین رو، کشور

جمهوری آذربایجان که اکثریت قومی آذری دارد، برای بازتعریف هویت جدید خود از این ظرفیت قومی و زبانی به نفع خود بهره‌برداری می‌کند. به همین دلیل ما معتقدیم که این عامل در واقع به صورت واگرا در بین دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان عمل می‌کند. زیرا جمهوری آذربایجان بر اساس تصورات غلط خود قطعه بزرگی از آذربایجان بزرگ را زیر نظر ایران می‌بیند که برای رسیدن به این اصل باید ایران را زیر فشار قرار دهد.

۲. سازه‌های ناهمگون فرهنگی

سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل به دنبال بازگرداندن فرهنگ و سیاست‌های داخلی به عرصه روابط بین‌الملل هستند. در این روند تلاش می‌شود تا مختصات فرهنگ، سیاست و جامعه داخلی که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط می‌یابد، بررسی شود. یکی از مختصات مهم سازه‌انگاری توجه به ساختارهای فرهنگی و هنجاری در کنار عناصر مادی است. در این وضعیت انگاره‌ها هستند که به عناصر مادی معنا می‌بخشند. همچنین هنجارها در تشکیل منافع نقش مهمی دارند (خضری، ۱۳۸۸، ص. ۷۹-۸۳). در این نوشتار، عوامل فرهنگی که شامل عوامل زبانی، دینی و آداب و رسوم هست، بین دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بتوانیم جهت‌گیری سیاست خارجی این دو کشور را در نظام بین‌الملل به عنوان دو کنشگر که دارای جهت‌گیری مخالف نسبت بهم هست مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم.

جمهوری آذربایجان

الف) زبان

زبان رسمی جمهوری آذربایجان، زبان ترکی است که به شاخه جنوبی زبان آلتائیک تعلق دارد. در سال ۱۹۹۴ تخمین زده شد که ۸۲ درصد شهروندان آذربایجانی، به زبان آذربایجانی به عنوان اولین زبانشان صحبت می‌کنند. زبان آذربایجانی بخشی از اغوز یا ترکی غربی - گروهی از زبان‌های ترکی - در ترکیب با ترکی آناتولی (که در ترکیه صحبت می‌شود) و ترکمن که در ترکمنستان صحبت می‌شود است (www.countrystudies.u). در جمهوری آذربایجان، سیاست زبانی در تاریخ دولت جمهوری آذربایجان یک عنصر مهم است (özdağ, kalafat, 2003, p.45). زبان ترکی آذربایجانی، شاخص اصلی زبان و ادبیات این

کشور و یکی از عناصر اصلی فرهنگ این کشور است (واحدی، ۱۳۸۲، ص. ۶۵). امروزه زبان به‌عنوان عامل اصلی هویت توانسته است که این نقش را در جمهوری آذربایجان به‌خوبی ایفا کند. با توجه به خودآگاهی قومی که در بین آذری‌زبانان ایرانی صورت گرفته است و استفاده جمهوری آذربایجان از این عامل برای جذب آذری‌های ایران، زبان بیش از گذشته توانسته است در همگرایی قومی نقش بازی کند. تبلیغات نادرستی که در رسانه‌های این کشور در رابطه با در ستم‌بودن آذری‌های ایران از نظر زبانی و صحبت‌نکردن اقوام ایرانی به زبان بومی خود باوجود موانع قانونی صورت می‌گیرد، استفاده روز افزون از وسایل ارتباط جمعی در بین اقوام ایرانی و به‌ویژه آذربایجانی‌های ایران و تأکید بر این اصل که زبان عامل اصلی برای برادری است نه چیز دیگر گواه بر این ادعا است.

به‌تازگی علی‌اف رئیس جمهوری آذربایجان فرمان ساخت و نصب مجسمه بابک را صادر کرده است. نائله ولیخان، رئیس موزه تاریخ آذربایجان اعلام کرده است که بابک یکی از بزرگ‌ترین وطن‌پرستان بوده و نماد مبارزه در راه وطن و دولت‌گرایی ما است. قلعه بابک در آذربایجان جنوبی زیارتگاه آذربایجانی‌ها است (www.qafqaz.ir).

ب) مذهب

جمهوری آذربایجان در آستانه استقلال خود از اتحاد شوروی، ۸۷ درصد جمعیت مسلمان داشت که این میزان بعد از استقلال کشور و به‌دنبال خروج جمع زیادی از روس‌ها و ارمنه، به ۹۳/۴ درصد رسید. هر چند که سهم مسلمانان سنی مذهب در جمعیت جمهوری آذربایجان به‌صورت دقیق مشخص نیست؛ ولی بنابر برآورد انجام شده حدود ۲۵٪ درصد از مسلمانان این کشور سنی مذهب هستند (واحدی، ۱۳۸۲، ص. ۳۱۳). ماده ۱ قانون اساسی جمهوری آذربایجان یگانه منبع حاکمیت دولت جمهوری آذربایجان را ملت معرفی کرده است و در بند ۱ ماده ۷ چنین تصریح می‌کند که «دولت آذربایجان دموکراتیک، حقوقی، دنیوی و یکپارچه است». در بند اول ماده ۱۸ به جدایی دین و دولت اشاره کرده و چنین آورده است که «در آذربایجان دین و دولت از هم جدا است و تمام عقاید دینی در برابر قانون یکی است» (گلی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰۳). اصل ۴۸ قانون اساسی جمهوری آذربایجان به موضوع دین (باورها و مراسم دینی) می‌پردازد و در بند ۲، ۳ و ۴ اشاره می‌کند که «هر کس حق نگرش مستقل به دین، اعتقاد به هر دینی به‌صورت فردی و یا جمعی، اعتقادداشتن به هیچ دینی و همچنین بیان و انتشار اعتقاد دینی خود را دارد» و «انجام مراسم دینی در صورتی که قواعد و انضباط

اجتماعی را برهم نزنند و یا در ضدیت با اخلاق عمومی نباشد، آزاد است». همچنین «عقیده دینی موجب دوری از اختلال در حقوق جمعی نمی‌شود» (جباری، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۴).

اسلام به‌عنوان جزء و عضوی از بدنه و هویت غیردینی در جمهوری آذربایجان شناخته شده است. با وجود موقعیت رقابتی فرقه‌ها و مذاهب‌ها در جمهوری آذربایجان، بیشتر پژوهش‌های جدید در بازنگری از اسلام به‌عنوان یک نمونه وضعیت غیردینی در نظر گرفته شده است. به‌گونه‌ای که آذربایجان کنونی، غیردینی‌ترین جمهوری اسلامی (دارای جمعیت اکثریت مسلمان) در بین جمهوری‌های دیگر است. این نوع نگاه و بررسی به وضعیت اسلام در جمهوری آذربایجان حاکی از نوع برخورد مردم آذربایجان است که نوع برخورد آن‌ها در قبال مذهب به مانند بخش رسمی است. در واقع نوع اسلامی که در جمهوری آذربایجان بعد از فروپاشی، رایج و غالب است، اسلام بدون ارزش‌ها و عقاید ناب است (سلیمانف، ۱۳۸۸، ص. ۴۷). برای نمونه، می‌توان به مراسم ماه محرم امسال (۱۳۹۱) در این کشور اشاره کرد که از سوی دولت فقط مجوز برگزاری یک روز عزاداری در روز عاشورا آنهم به‌صورت محدود داده شد و واکنش و اعتراض خاصی نیز از سوی شهروندان این کشور (با وجود اینکه مذهب اکثریت جمعیت این کشور تشیع است) نسبت به این تصمیم وجود ندارد. همچنین می‌توان به مراسم یوروویژن امسال (۲۰۱۲) نیز اشاره کرد که در پایتخت جمهوری آذربایجان با برنامه‌ریزی و تبلیغات گسترده و مصرف هزینه‌های قابل توجه برگزار شد که در پی آن بلافاصله از سوی مراجع ایران به‌ویژه ائمه جمعه استان‌های مرزی به برگزاری این مراسم اعتراض شدیدی شد، به‌شکلی که این امر تا حدودی منجر به تیرگی روابط سیاسی بین دو کشور شد.

ج) آداب و رسوم

عید نوروز به مناسبت آمدن بهار و نشانگر استقبال از سال جدید است. ریشه‌های تاریخی عید نوروز مربوط به دوره‌های تاریخی باستانی، مربوط به زرتشت است. این ریشه، تاریخی ۳۷۰۰-۵۰۰۰ است. اودلار یوردو (آذربایجان) در زمینه آتش‌پرستی آداب و رسوم بسیار غنی دارد. از این جهت عید نوروز رمز تمیزشدن روح است (www.president.az). با اینکه آداب و رسوم این کشور مشابه با ایران است، این کشور با تعریف هویت جدید با این آداب و رسوم برای خود، تلاش می‌کند تا از همگرایی با همسایگان به‌ویژه ایران جلوگیری شود. زیرا این آداب و رسوم در جمهوری آذربایجان به‌گونه‌ای دیگر بازتعریف می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران

الف) زبان

گرچه ایرانیان بیش از ۹۰ درصد، مسلمان شیعه هستند؛ ولی این کشور از نظر زبانی ناهمگن -ترین کشور خاورمیانه و شمال آفریقا است. حدود نیمی از جمعیت زبان مادریشان فارسی است. مهم‌ترین اقلیت‌های زبانی عبارتند از: ترک‌زبانان آذری در شمال‌غربی، ترکمن‌ها در شمال‌شرقی، عرب‌ها در خوزستان، در جنوب باختری و در امتداد سواحل خلیج فارس، کردها (که زبانشان از خانواده زبان فارسی است) در غرب و شمال‌غربی و بلوچ‌ها در جنوب خاوری (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۴، ص. ۲۰۷). زبان دو اثر متضاد بر روند تجانس ملی می‌گذارد: از یک سو زمینه پیوستگی گروه‌های زبانی را مهیا می‌کند و از سوی دیگر، در جهت عکس اول، مانع وحدت و همگرایی است. این به معنی آن است که زبان همچون یک مانع و صافی از تداخل متقابل فضایی نواحی، جلوگیری می‌کند. اگرچه زبان مشترک، مبنای اساسی تعریف ملت شمرده می‌شود، دست‌کم در مورد ایران، زبان این کارکردهای را در تمام ابعاد نداشته است. زیرا زبان، نخست، تعریف ملت ایران نبوده، دوم برای پیوند فرهنگ‌ها و قومیت‌ها محور اصلی نشده است و سوم، به شکل کامل از تداخل همه جانبه فضایی نواحی مختلف جلوگیری نکرده است (کامران و کریمی‌پور، ۱۳۸۱، ص. ۱۲۴).

ب) مذهب

در نظام جمهوری اسلامی ایران، ماهیت قدرت براساس باور و ریشه در تاریخ انقلاب اسلامی دارد. به نفی سبیل، براساس باور عمل می‌شود. زیر نفوذ قدرت‌های بزرگ نرفتن یک اصل است. مقاومت در برابر اسرائیل و دفاع از حقوق مسلمانان یک اصل و باور است. همه این گرایش‌ها در سیاست خارجی ایران وجود دارد و از اوایل انقلاب تاکنون تداوم داشته است. حفظ قدرت در نظام جمهوری اسلامی به حفظ نظام عقیدتی در داخل و خارج نیازمند است. به این دلیل، ویژگی‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی قابل تغییر نیستند (سریع‌القلم، ۱۳۸۸، ص. ۳۲). به هر صورت، انقلاب اسلامی در مورد مسئله ملی ایران، دو پیامد مهم تضعیف قدرت مرکزی و رهاکردن ایران‌گرایی داشته است. پیامد سومی را نیز می‌توان بر شمرد و آن تضعیف جایگاه ایران در عرصه بین‌المللی بود. در واقع این پیامد سوم بود که به اتحاد شوروی فرصت داده بود که شعار

آذربایجان واحد را مطرح کند. البته نخستین واکنش‌هایی که در آذربایجان ایران در مقابل تحولات ناشی از انقلاب اسلامی صورت گرفت روی احیای زبان و فراهم کردن متن‌های آموزشی مورد نیاز آذری‌های ایران و پشتیبانی فرهنگی متمرکز بود و خودمختاری فقط یک خواسته آذری-ایرانی مطرح می‌شد (احمدی، ۱۳۸۶، ص. ۳۸۴).

جمهوری اسلامی ایران پس از استقلال جمهوری آذربایجان، در روابط خود با این جمهوری بر عامل مذهب تأکید می‌کرد. به گفته استراتژیست‌های ایرانی، شیعه نقش مهمی در شکل‌گیری سایر عوامل پیونددهنده دو کشور دارد و زمینه‌هایی را برای نفوذ ایران در آن جمهوری فراهم می‌کند. مذهب شیعه، عامل مهمی در پیوند دادن جمعیت ترک‌زبان آذربایجان با ایرانیان فارس‌زبان است. این عامل سبب شد تا جمهوری آذربایجان، به عنوان کشوری شیعی خود را هدف اصلی ایران برای صدور انقلاب بیابد (چابکی، ۱۳۸۸، ص. ۷۱).

ج) آداب و رسوم

درواقع آیین‌های مشترک و الگوهای فرهنگی نمادین، بسیاری از اقوام ایران را بر سر یک سفره می‌نشانند. یکی از مهم‌ترین این آیین‌ها، مراسم عزاداری حسینی است. کارهایی که از باور و ایمان به ارزش‌های محرم سرچشمه می‌گیرند و در زندگی روزمره نیز جاری است. مانند نذرکردن، سوگواری و پرهیز از شادی و اعتقاد به شفابخشی این آیین، از جمله مشترکات الگویی مربوط به این مراسم در میان گروه‌های قومی ایران است، دوم، آیین نوروز است که شاید در چند دهه اخیر به واسطه گسترش رسانه‌ها در میان گروه‌هایی چون بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و قزاق‌ها نیز جای خود را باز کرده است. اما گسترش و همه‌گیر شدن آن جای تأمل دارد. ناصر فکوهی، پیروی و پای‌بندی به آیین نوروز را نشانه‌ای از نماد تعهد و وفاداری به ایرانی بودن و حاکمیت مرکزی ایرانی می‌داند و در این مورد می‌نویسد: «جشن نوروز، که تداومی چند هزار ساله داشته و سراسر حیات پرمخاطره ایران را طی کرده است (احمدی‌پور، ۱۳۸۹، ص. ۵۴).

در مجموع این سازه که دربرگیرنده عناصر زبانی و مذهبی است، عامل اصلی تشکیل‌دهنده هویت سیاسی - اجتماعی دو کشور است. زبان، عامل اصلی برای هویت جمهوری آذربایجان و دین عامل اصلی هویت ایرانی است که درواقع این دو عامل به صورت نیروی واگرا در رابطه دوجانبه عمل می‌کنند. ترس از استفاده جمهوری آذربایجان از این عامل برای همگرایی با آذری‌های ایران و دست‌کم ایجاد ذهنیت برای آذربایجان بزرگ در دو سوی

ارس، در مقابل بهره‌گیری ایران از عامل مذهب و استفاده از این عامل برای تحریک هویت دینی جمهوری آذربایجان و به‌چالش کشیدن نظام سیاسی این کشور - با توجه به برخوردهایی که در این سازه در بین دو کنشگر صورت می‌گیرد- زمینه را برای واگرایی در رابطه دوجانبه مهیا می‌کند.

۳. سازه‌های ناهمگون سیاسی

از منظر سازه‌انگاری، فرآیندی که از راه آن هویت‌ها و منافع شکل می‌گیرند، جامعه‌پذیری خوانده می‌شود. جامعه‌پذیری تاحدی عبارت است از فرایند یادگیری انطباق رفتار با انتظارات اجتماعی (هادیان، ۱۳۸۲، ص. ۲۲۹). بنابراین، روابط دولت‌ها (با توجه به نقش هویت‌ها در شکل‌دادن به کنش و منافع دولت‌ها) براساس معنایی است که آن‌ها برای یکدیگر قائلند و نه توزیع قدرت. در اینجا است که می‌بینیم کنش واحدی از کشوری که دوست و یا کشور دشمن تعریف شده، برخوردهای متفاوتی را برمی‌انگیزد. سازه‌انگاران با تعاملی و رابطه‌ای دانستن هویت معتقدند که هویت هم‌زمان از راه ساختارهای مادی و معنایی در محیط داخلی و خارجی برساخته می‌شود. هر دولت هویتی را برای خود در تعامل با دیگر دولت‌ها تعریف می‌کند یا این هویت را به او نسبت می‌دهند. منافع ملی نیز بر این اساس معطوف به شکل تعریف هر واحد سیاسی از خود است که سیاست خارجی آن کشور را شکل می‌دهد.

از این‌رو، تعاملات دولت‌ها در نظام بین‌الملل، هنجارهای مشترکی را به‌صورت بین‌دهنی شکل می‌دهد که هویت دولت‌ها بر اثر این هنجارها تکوین می‌یابد و هویت‌ها، منافع بازیگران را شکل می‌دهند و تعریف می‌کنند. بر مبنای این توضیحات، این نوشتار در پی آن است تا با توجه به ساختار نظام سیاسی ایران و جمهوری آذربایجان به واکاوی سازه‌های سیاسی دو کشور بپردازد. در حقیقت به‌دنبال این هستیم تا نشان دهیم که چگونه ساختار نظام سیاسی متفاوت بین دو کشور به شکل‌گیری هویت و منافع متفاوتی منجر می‌شود که در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل موجب واگرایی دو کشور شده است.

جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۹۱، خود را یک کشور غیردینی اعلام کرد. هر چند دین به‌عنوان عامل مهمی در شکل‌گیری سیاست داخلی جمهوری آذربایجان در

رابطه با هم‌پیمانان منطقه‌ای خود پابرجا مانده است. جدایی دین از سیاست در آغاز دهه ۱۹۹۰ هنگامی که ابوالفضل ایلچی‌بیگ و حیدر علی‌اف (رؤسای جمهور گذشته) کوشش‌هایی را برای تقویت روابط اقتصادی و سیاسی با ترکیه آغاز کردند، به سرعت گسترش پیدا کرده بود. حمایت‌های ترکیه در سیاست‌های خارجی خود از جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ، این کشور را به‌سوی ترکیه جذب کرد. بنابراین فرایند دولت‌سازی غیردینی در خدمت به الگوی جمهوری آذربایجان مستقل ادامه یافت. روح جدایی دین از سیاست را می‌توان در قانون اساسی سال ۱۹۹۵ جمهوری آذربایجان جست‌وجو کرد که در آن به چهره‌های مذهبی اجازه داده نشده است تا در دوایر دولتی حضور داشته باشند (صیدی، ۱۳۸۸، ص. ۷۷).

جمهوری آذربایجان، همانند سایر دولت‌های جدید آسیای مرکزی و قفقاز در فرایند ملت‌سازی قرار دارد. این فرایند نیازمند تأکید ذهنی و معنوی بر ویژگی‌های قومی، زبان و فرهنگ متفاوت از دیگران است. به این ترتیب، طبیعی به نظر می‌رسد که مردم کشور نواستقلال جمهوری آذربایجان، به ملیت برآمده از قومیت آذری خود گرایش پیدا کنند. اقدامات مسکو در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در زمینه ساختن تاریخ‌های متفاوت برای هر دسته از مردم و ایجاد جمهوری‌های مجزا بر اساس قومیت، اساس فرایند ملت‌سازی پسا شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز قرار گرفت. در جمهوری آذربایجان این انگاره که آذری‌ها مردمی بودند که توسط همسایگان قدرتمندشان - امپراتوری‌های ایران و روسیه - از یکدیگر جدا شدند، به شکل گسترده‌ای توسط دولت و بسیاری از مقامات و ملت‌باوران آذری ترویج می‌شود (عطایی، ۱۳۹۱، ص. ۱۲۵). آن‌ها در همه دانشنامه‌ها و ادبیات سیاسی و اجتماعی خود از «آذربایجان واحد» نام می‌برند و اعلام می‌کنند که آذربایجان سرزمینی است که بخش کوچکی از آن دولت مستقل آذربایجان را تشکیل می‌دهد و بخش مهم آن در اشغال ایران است (واعظی، ۱۳۸۹، ص. ۸۶).

در ژوئن ۱۹۹۲ و هنگامی که ابوالفضل ایلچی‌بیگ، رهبر جبهه خلق آذربایجان که گرایش‌های ملت‌باورانه داشت، به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، موضعی به شدت غرب‌گرا و طرفدار آمریکا گرفت و بر ویژگی ترکی ملت جدید تأکید کرد. به نظر می‌رسید که هدف از جهت‌گیری غرب‌گرای ایلچی‌بیگ، جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در قفقاز جنوبی بوده است. این امر برای مسکو و تهران مانند یک هشدار بود. همچنین ایلچی‌بیگ با تمایل‌های شدید ترکی خود تا آنجا پیش رفت که از اتحاد دوباره آذربایجان «شمالی» و «جنوبی» سخن راند. منظور از

آذربایجان جنوبی، تمامی استان‌های آذری‌نشین شمال غربی ایران بود که براساس برخی آمارها ۲۴ درصد از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند (عطایی، ۱۳۹۱، ص. ۱۲۴).

جنگ قره‌باغ

با آشکارشدن علائم گسست در پیکره نظام سیاسی حاکم بر اتحاد شوروی، چهره‌ها و گروه‌های تندرو و ملی‌گرای افراطی فعال در میان ارامنه قره‌باغ، با حمایت و پشتیبانی ایروان به فعالیت‌های خود در راستای جدایی این منطقه از ترکیب سیاسی جمهوری آذربایجان تحرک جدیدی دادند. این تحرکات ابتدا از مرکز قره‌باغ (خان‌کندی) شروع شد و سپس به تدریج به مناطق اطراف گسترش یافت (میرمحمدی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۴). جمهوری آذربایجان افزون بر از دست‌دادن یک پنجم خاک خود و ویرانی شهرها و روستاهای داخل در زمین‌های اشغال شده، با بیش از یک میلیون بی‌خانمان و آواره جنگی روبه‌رو شد که خانه و زندگی خود را از دست داده و نیاز به حمایت و ساماندهی داشتند. تعدادی از آنان در اردوگاه‌هایی که برای اسکان آن‌ها ساخته شده بود مستقر و تعدادی دیگر نیز در شهرها و مناطق مختلف جمهوری آذربایجان به صورت موقت استقرار یافتند (میرمحمدی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۶).

از دیدگاه آذری‌ها در روابط دوجانبه ایران و جمهوری آذربایجان، ارمنستان بسیار نقش‌آفرین است. همچنین آن‌ها این ادعا را مطرح می‌کنند که ایران نیز مانند ترکیه باید روابط خود را با ارمنستان در چارچوب مناقشه قره‌باغ و تخلیه زمین‌های اشغال شده از سوی ارامنه تعریف می‌کرد و تا زمان تخلیه کامل زمین‌های اشغال شده، با ارمنستان رابطه برقرار نمی‌کرد. در آن صورت جمهوری آذربایجان روابط با ایران را گسترش می‌داد. در مواردی نیز آذری‌ها معمولاً شکست خود در جنگ قره‌باغ را به سبب کمک ایران به ارمنستان اعلام می‌کنند (واعظی، ۱۳۸۹، ص. ۸۵). آذری‌ها مدعی‌اند که تنها دلیل اشغال ۲۰ درصد زمین‌های این کشور توسط ارمنستان، حمایت‌های سیاسی، اقتصادی ایران از ارمنستان است. مقامات آذری با تحریک احساسات افکار عمومی در رسانه‌های خود در مورد روابط ایران با ارمنستان، به ملت خود چنین القا می‌کنند که ادعای حمایت معنوی ایران از مسلمانان ادعایی بیش نیست و مقامات ایرانی با تفکر شوونیسم فارسی تلاش می‌کنند تا با کمک ارامنه از قدرت‌گیری آذری‌ها در جمهوری آذربایجان در کوتاه مدت و از اتحاد آذری‌های جهان در بلندمدت جلوگیری کنند (محمدزاده، ۱۳۹۰، ص. ۶). وجود و تداوم بحران (مانند جنگ قره‌باغ) در جمهوری آذربایجان برای تمامیت سیاسی

ایران مسئله‌ساز است. زیرا در چنین زمان‌هایی، احساسات آذری شدیدی در دوسوی ارس ظاهر می‌شود. از این‌رو لازم است که دست‌اندرکاران سیاست خارجی در فرونشاندن بحران در آن جمهوری، حداکثر تلاش خود را به‌کار گیرند. بنابراین موضع بی‌طرفی ایران به ویژه در شرایط پیروزی ارامنه در نبردهای احتمالی، ضمن اینکه می‌تواند بر وحدت و امنیت داخلی در کوتاه‌مدت تأثیرگذار باشد، توانایی ایران برای به‌دست‌گرفتن ابتکار عمل در مسئله «آذربایجان بزرگ» را کاهش خواهد داد (مجتهدزاده و دیگران، ۱۳۸۷، ص. ۲۳۲).

جمهوری اسلامی ایران

ساختار نظام سیاسی

در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «جمهوری اسلامی، نظامی است برپایه ایمان به خدای یکتا، وحی الهی، معاد، عدل خدا، امامت و رهبری و کرامت و ارزش والای انسان» (گلی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰۳). در مقدمه قانون اساسی آمده است: «قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند؛ به‌ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند تا استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان فراهم آید». بعد فرامرزی انقلاب، همچنین در اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است (حافظنیا و احمدی، ۱۳۸۸، ص. ۷۵).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیشتر بر پایه ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی که هویت دولت بر آمده از آن‌ها است، شکل گرفته است. در واقع منافع، تحت تأثیر هویت دولت تعریف می‌شود. هویت اجتماعی دولت جمهوری اسلامی بیشتر بر مبنای ارزش‌ها و هنجارهای «اسلامی» به‌وجود می‌آید. زمانی که ما از جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، در مرحله نخست، این اسلام است که تعیین‌کننده مجموعه هنجارها و ارزش‌هایی است که بیش از همه و یا شاید به‌شکل مشخص‌تری سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. می‌توان گفت که جمهوری اسلامی است که در اینجا تعیین‌کننده منافع و هدف‌های سیاست خارجی و «هویت اسلامی» تعیین‌کننده چگونگی هدایت سیاست خارجی است (حیدری و انعامی، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۱). در مجموع سازه سیاسی بین دو کشور تضاد دو کنشگر را در بالاترین سطح نشان

می‌دهد. تضاد نظام و ساختار سیاسی که سبب جهت‌گیری دو کنشگر در سیاست خارجی می‌شود و زمینه را برای واگرایی بیشتر دو کنشگر آماده می‌کند و خود به‌خود این عامل زمینه را برای ورود و حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آماده کرده و تأثیر این امر قطب‌بندی کشورها را به‌همراه دارد. این تضاد در ساختار و نظام سیاسی، زمینه واگرایی را تشدید کرده و این نوع نگاه دو دولت به همدیگر در مسئله ساختار سیاسی سبب تشدید بحران قره‌باغ و به نتیجه نرسیدن تقسیم دریای خزر می‌شود. چون دو کنشگر تعریفی که از هم نشان می‌دهند یک نوع نگاه بی‌اعتمادی به یکدیگر را به نمایش می‌گذارند که سبب واگرایی در نوع نگاه سیاسی دو کشور شده و منافع خود را در تضاد با همدیگر تعریف می‌کنند.

۴. سازه‌های ناهمگون اقتصادی

از نظر رهیافت سازه‌انگاری، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند، منافع نیز سرچشمه اقدامات هستند و به‌نوبه خود به کنش‌ها و رفتارها در سیاست خارجی می‌انجامند. در همان حال، مشروع و نامشروع بودن برخی از اقدامات را نیز تعیین می‌کنند. با توجه به تعریفی که هر دو کنشگر ایرانی و آذربایجانی از هم دارند که برگرفته از هویت داخلی هر دو کنشگر است در تعریف منافع، دو کشور در جهت مخالف هم حرکت می‌کنند. این حرکت خود را در سازه اقتصادی به‌صورت آشکار نشان می‌دهد که حاکی از تأثیر شرایط داخلی بر این سازه و منافع دو کنشگر است.

جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان پس از استقلال، با مشکلات سیاسی و اقتصادی زیادی مواجه شد؛ ولی به تدریج، با اتکا به منابع غنی معدنی و ظرفیت‌های بالقوه خود و با اجرای برنامه‌های اصلاحی، وضعیت اقتصادی خود را به‌گونه‌ای دگرگون کرد که رشد اقتصادی این کشور در چند سال اخیر در صدر کشورهای منطقه و جهان بوده است. افزایش سرمایه‌گذاری در صنعت و گاز و توسعه ظرفیت تولید به‌همراه راه‌اندازی خط لوله نفت باکو-تفلیس-جیحان و توسعه صادرات نفت، نقش چشمگیری در رشد اقتصادی جمهوری آذربایجان در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ داشته است. بنابر آمار رسمی دولت آذربایجان، تولید ناخالص داخلی این کشور از سال ۲۰۰۵ تاکنون بالاترین رشد در منطقه را داشته است و در سال ۲۰۰۶ به اوج خود یعنی ۳۴/۵

درصد رسید (علی پور، ۱۳۸۸، ص. ۴۸). نوشتن اقتصاد و جامعه در این جمهوری، با وجود زیربناهای مناسب فرهنگی - آموزشی، میراث تاریخی، حمایت‌های ایالات متحده، اروپا و ترکیه و وجود قابلیت‌های گسترده طبیعی، پدیده‌ای دور از انتظار نیست. در صورت تبدیل جمهوری آذربایجان به کشوری توسعه‌یافته، مرفه و با درهای باز، احتمال فعال‌تر شدن نیروی همگرایی منطقه آذری‌نشین شمال غرب ایران با جمهوری آذربایجان وجود خواهد داشت (کریمی پور، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۹).

جمهوری اسلامی ایران

بر اساس آمارهای سال ۲۰۱۳ حجم مبادلات تجاری ایران و جمهوری آذربایجان در مجموع به ۴۸۲ میلیون دلار رسید که از این میزان ۳۷۰ میلیون دلار مربوط به صادرات ایران به این کشور و ۱۱۲ میلیون دلار واردات ایران از جمهوری آذربایجان بود که برای ایران، تراز بازرگانی مثبت ۲۵۸ میلیون دلاری داشت. این در حالی است که در سال ۱۳۸۸ میزان واردات جمهوری آذربایجان از ایران حدود ۲۷۲ میلیون دلار و میزان صادرات این کشور نیز حدود ۱۷۱ میلیون دلار بود که این رقم توازن مثبت ۲۰۱ میلیون دلاری به نفع جمهوری اسلامی ایران در برداشت.

در سال ۲۰۱۴ کمیته دولتی، آمار جمهوری آذربایجان در گزارش خود اعلام کرد که در شش ماهه نخست سال جاری میلادی حجم مبادلات تجاری این کشور به ۱۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار رسید که ۱۳ میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلار آن مربوط به صادرات و چهار میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار آن را واردات انواع کالا تشکیل داد و مازاد تجاری این کشور در این مدت هفت میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار اعلام شد. بر اساس این گزارش، ۸۰ درصد مبادلات تجاری جمهوری آذربایجان با کشورهای انگلیس، ایتالیا، فرانسه، آمریکا، روسیه، اوکراین، ترکیه، مالزی، اندونزی، بلاروس، آلمان، هند، چین و اسرائیل بوده است و از ایران در این فهرست نامی برده نشده است (<http://www.arannews.ir/fa>).

با توجه به سرمایه‌گذاری دو جانبه جمهوری آذربایجان و ترکیه که بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار در سال است و با احتساب روابط اقتصادی که بیش از ۴ میلیارد دلار در سال است، این میزان در رابطه با ایران بسیار اندک است که نشان‌دهنده تأثیرگذاری عوامل فرهنگی، اجتماعی و بحران قره‌باغ بر مناسبات اقتصادی است. همچنین از آنجایی که کشور آذربایجان بیشتر

وابسته به استخراج و صادرات نفت است، می‌توانست بازار خوبی برای تکنولوژی نفتی ایران باشد که با توجه به روابط دوجانبه در این زمینه، هر دو کشور به‌نوعی در واگرایی هستند. بیشترین حجم معاملات جمهوری آذربایجان با رقیبان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایران صورت می‌گیرد و از سوی دیگر افزایش روزافزون سرمایه‌گذاری‌های خارجی توسط رقیبان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایران در کشور آذربایجان، زنگ خطری است که بی‌تفاوتی نسبت به این امر بی‌تردید به سود ایران نخواهد بود.

نتیجه

ایران با انقلاب خود در سال ۱۹۷۹ با هویتی جدید و به‌صورت کارگزار که تعریفی جدید از خود و دیگران داشت پا به عرصه نظام بین‌الملل گذاشت. در این زمان گفتمان سیاسی- عقیدتی جدیدی نیز بر کشور ایران حاکم شد که با گفتمان شاهنشاهی و دوست و نزدیک به دنیای غرب متفاوت بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان توانست به‌عنوان کنشگری جدید وارد نظام بین‌الملل شود و در این بین هویت جدیدی را به نمایش گذاشت که حاکی از تضاد دو هویت ایرانی و آذربایجانی در نظام بین‌الملل بود. این عوامل دو کشور را مجبور به قطب‌بندی جدیدی در نظام بین‌المللی کرد. جمهوری آذربایجان با تأکید بر هویت قومی-زبانی و با توجه به مناقشه قره‌باغ، نیروهای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای جدیدی مانند آمریکا، اسرائیل و ترکیه را وارد قطب خود کرد. ایران با رویکرد ایدئولوژیکی که مغایر با این نیروها در همسایگی خود بود تلاش کرد تا ارمنستان و روسیه را در قطب خود داشته باشد. با توجه به این شرایط، فضای جدیدی بر رابطه دو کشور حاکم شد. جمهوری آذربایجان بعد از استقلال عوامل قومی-زبانی را پایه و بنیان هویت خود برگزید. این مسئله با روی کارآمدن ملی‌گرایانی مانند ایلچی‌بیگ رنگ بیشتری به‌خود گرفت و توانست از همگرایی با کشورهای همسایه مانند ایران جلوگیری کند، در این زمان جنگ قره‌باغ نیز این عامل را استحکام بخشید. کشور ایران با استقلال جمهوری آذربایجان و شرایطی که داشت، ابتدا تلاش کرد که از عامل دین برای نفوذ در این کشور نواستقلال استفاده کند؛ ولی از آنجا که عامل دین در بین مردم این کشور به‌سبب تسلط هفتاد ساله کمونیسم تقریباً رنگ باخته بود و عامل قومیت شدت بیشتری در این کشور داشت، در نتیجه، ایران نتوانست جمهوری آذربایجان را با خود همسو کند و در

عوض نوعی تهدید را نیز نسبت به خود احساس کرد. همچنین با توجه به آذری‌های داخل، نوعی ترس از واگرایی داخلی که می‌توانست از طرف جمهوری آذربایجان به این امر دامن زده شود، ذهنیت بدبینی به آذربایجان را تقویت می‌کرد. نظام سیاسی غیردینی حاکم بر جمهوری آذربایجان این واگرایی را بیشتر کرد.

ایران با نگرانی که از آینده آذربایجان داشت در مناقشه قره‌باغ بازی بینابین را برگزید که هم روابط دو کشور را سخت کرد و هم سبب شکل‌گیری این ذهنیت برای مردم آذربایجان شد که ایران نمی‌تواند یک دوست باشد و در پی آن در منطقه یارگیری شد که جمهوری آذربایجان هم برای در امان ماندن از تهدید ایران و هم با توجه با ساختار نظام سیاسی خود، کشورهای غربی را برای دوستی برگزید. ایران با توجه به این شرایط روابط خود را هر روز با ارمنستان افزایش داد که این رابطه نیز به نوعی برای ایران مناسب نبود. این شرایط سبب شده است که حتی تقسیم دریای خزر نیز به نوعی بی‌نتیجه بماند و جمهوری آذربایجان در این زمینه، قدرت عمل را به دست بگیرد و ایران را با وارد کردن بازیگران جدید به منطقه در فشار قرار دهد. نتیجه این امر، روابط ناپایدار دوجانبه است که به سمت آشفتگی و تعارض بیشتر در حرکت است.

منابع

الف) فارسی

۱. اتوتایل، ژناروید و سیمون دالبی و پاول روتلج، (۱۳۸۷)؛ **اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم**، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲. احمدی‌پور، زهرا و، طهمورث حیدری‌موصولو و طیبیه حیدری‌موصولو، (۱۳۸۹)؛ «تحلیل قومیت و هویت قومی در ایران؛ جهت امنیت پایدار»، **انتظام اجتماعی**، سال دوم، شماره اول، صص. ۶۲-۳۵.
۳. افضل‌ی، رسول و مصطفی رشیدی و افشین متقی، (۱۳۹۱)؛ «تحلیل ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ میلادی با رویکرد جغرافیای بر ساخت‌گرایی»، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، تابستان ۱۳۹۱، دوره ۴۴، شماره ۸۰، صص. ۱۹-۱.

۴. امیری، مهدی، (۱۳۸۵)؛ «ارزیابی روابط ایران و جمهوری آذربایجان در قرن بیستم»، فصلنامه مجلس و پژوهش، زمستان ۱۳۸۵، شماره ۵۳، صص. ۲۷۹-۲۳۹.
۵. جباری، ولی، (۱۳۸۹)؛ **شیعیان جمهوری آذربایجان**، قم: انتشارات شیعه‌شناسی.
۶. جوادی‌ارجمند، محمدجعفر و چابکی، ام‌البنین، (۱۳۸۹)؛ «هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱، صص. ۵۹-۳۹.
۷. چابکی، ام‌البنین، (۱۳۸۸)؛ «چالش‌های رابطه ایران و جمهوری آذربایجان»، مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۴، پاییز و زمستان، صص. ۸۴-۶۳.
۸. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۷۹)؛ «تعریفی نو از ژئوپلیتیک»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، زمستان ۱۳۷۹، سال پانزدهم، شماره ۵۸ و ۵۹، صص. ۸۸-۷۱.
۹. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۳)؛ «ژئوپلیتیک یک بررسی فلسفی»، تحقیقات جغرافیایی، دوره ۴، شماره ۷۵، صص. ۳۶-۱۹.
۱۰. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۹۰)؛ **اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک**، چاپ سوم، انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۱. حافظ‌نیا، محمدرضا و احمدی، سیدعباس، (۱۳۸۸)؛ «تبیین ژئوپلیتیکی اثرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاسی شدن شیعیان جهان»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۸، صص. ۱۰۹-۷۳.
۱۲. حافظ‌نیا، محمدرضا و ولیقلی‌زاده، علی و احمدی‌پور، زهرا، (۱۳۸۸)؛ «بررسی و تحلیل نقش جمعیت در وزن ژئوپلیتیکی ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، سال سیزدهم، شماره ۱، صص. ۱۶۳-۱۲۹.
۱۳. حق‌پناه، جعفر، (۱۳۹۰)؛ «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۱، صص. ۹۵-۸۱.
۱۴. حقیقت، سیدصادق، (۱۳۸۹)؛ «مسئله ساختار/کارگزار در علوم اجتماعی»، فصلنامه علمی-پژوهشی روش‌شناسی در علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۶۴ و ۶۵، صص. ۱۶۶-۱۴۷.

۱۵. حیدری، محمد و سهراب انعامی علمداری، (۱۳۸۸)؛ «رفتارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۹، صص. ۱۹۴-۱۷۳.
۱۶. خضری، رویا، (۱۳۸۸)؛ «جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه خط اول رهیافت انقلاب اسلامی*، سال سوم، شماره ۱۰۰، صص. ۹۰-۷۷.
۱۷. درایسدل، آلسدایر و اج. بلیک، جرالده، (۱۳۷۴)؛ *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میرحیدر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۸. رضایی، علیرضا، (۱۳۸۸)؛ «درآمدی بر نظریه پردازی‌های اثبات‌گرایانه و پسااثبات‌گرایانه در سیاست و روابط بین‌الملل»؛ *فصلنامه راهبرد*، شهریور ۱۳۸۸، شماره ۱۸، صص. ۳۲۱-۲۹۵.
۱۹. سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۸)؛ «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت امکان و تغییر»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره ۱، صص. ۴۰-۲۱.
۲۰. سلیمانف، الین، (۱۳۸۸)؛ «رویکرد رسمی و عرفی به اسلام در جمهوری آذربایجان»، ترجمه: بهرام دودی‌گری، *دوماهنامه عرصه تحولات ایران و اوراسیا*، بهمن و اسفند ۱۳۸۸، شماره ۲۷، صص. ۴۹-۴۴.
۲۱. صیدی، مظفر، (۱۳۸۸)؛ «عوامل ژئوپلیتیک جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، بهار ۱۳۸۸، شماره ۶۵، صص. ۸۹-۷۱.
۲۲. عباسی‌اشلقی، مجید و فرخی، مرتضی، (۱۳۸۸)؛ «چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌انگاری»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*؛ سال دوم، شماره ۶، صص. ۹۶-۷۱.
۲۳. عطایی، فرهاد و حسن شکاری، حمیدرضا عزیززی، (۱۳۹۱)؛ «سیاست خارجی دولت ترکیه «عدالت و توسعه» در منطقه قفقاز جنوبی»، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست و یکم، شماره ۶۳، صص. ۱۵۱-۱۳۱.
۲۴. علی‌پورناندل، محمدرضا، (۱۳۸۸)؛ «دورنمای همکاری‌های اقتصادی میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان»، *ماهنامه رویداد و تحلیل*، شماره ۲۳۵، صص. ۵۴-۴۸.
۲۵. کامران، حسن و کریمی‌پور، یدالله، (۱۳۸۱)؛ «مقدمه‌ای بر علت وجودی ایران جدید»، *سحر*، دوره ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، صص. ۱۳۲-۱۱۷.

۲۶. کریمی پور، یدالله، (۱۳۸۲)؛ «آذربایجان بزرگ، فرصت‌ها و تهدیدها»، تحقیقات جغرافیایی، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۷۱، صص. ۱۱۵-۱۰۵.
۲۷. گلی، حسن، (۱۳۸۶)؛ «مطالعه تطبیقی جهت‌گیری‌های فرهنگی در قوانین اساسی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان»، فصلنامه تحقیقی، مطالعاتی موسسه فرهنگی آران، سال پنجم، شماره ۱ و ۱۲، بهار و تابستان، صص. ۸۵-۱۰۵.
۲۸. لینکلتر، اندرو، (۱۳۸۶)؛ مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح گرای، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۹. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۱)؛ جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
۳۰. مجتهدزاده، پیروز و حسین پورپویان، رضا و کریمی پور، یدالله، (۱۳۸۷)؛ «تحلیل و بررسی همپوشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با جمهوری آذربایجان با واقعینهای ژئوپلیتیک»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲، شماره ۲، صص. ۲۵۵-۲۱۳.
۳۱. محرابی، علیرضا، (۱۳۸۶)؛ ژئوپلیتیک و تحول اندیشه حکومت در ایران، تهران: نشر انتخاب.
۳۲. محمدزاده، علی، (۱۳۹۰)؛ جمهوری آذربایجان؛ فرصت‌ها و تهدیدها، دوشنبه ۲۳ آبان، <http://www.arannews.ir/fa> (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۱/۱۷).
۳۳. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)؛ «سازهانگاری به عنوان فرانظریه در روابط بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۳، شماره ۶۵، صص. ۱۴۳-۱۱۳.
۳۴. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۸)؛ «هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل»؛ فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴، صص. ۲۶۹-۲۵۱.
۳۵. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۹)؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ چهارم، تهران: سمت.
۳۶. موسوی، سیدمحمدرضا، (۱۳۹۱)؛ «سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال مناقشه قره‌باغ»، فصلنامه تخصصی، پژوهشی مرکز فرهنگی قفقاز، سال سوم، شماره دهم، تابستان، صص. ۳۲-۲۰.
۳۷. مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)؛ «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۳۸. میرحیدر، دره، (۱۳۷۷)؛ «ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۵۱، صص. ۲۳-۳.
۳۹. میرحیدر، دره و ذکی، قربانعلی، (۱۳۸۱)؛ «بررسی نظام جغرافیایی - سیاسی ناحیه‌ای و امکان‌سنجی آن در ایران»، پژوهش‌های جغرافیایی، فروردین ۱۳۸۱، شماره ۴۲، صص. ۶۴-۴۹.
۴۰. میرمحمدی، سیدرضا، (۱۳۸۵)؛ «مناقشه قره‌باغ، ریشه‌ها و پیامدها»، دو ماهنامه تحولات ایران و اوراسیا (ایراس)، سال اول، شماره ۱، بهار، صص. ۱۲۲-۹۸.
۴۱. واحدی، الیاس، (۱۳۸۲)؛ برآورد استراتژیک آذربایجان (سرزمینی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی)، جلد اول، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۴۲. واعظی، محمود، (۱۳۸۹)؛ سیاست و امنیت در قفقاز، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۴۳. ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)؛ نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۴۴. هادیان، ناصر، (۱۳۸۲)؛ «سازه‌نگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، شماره ۴، زمستان، صص. ۹۵۰-۹۱۵.
۴۵. خبرگزاری آران، (۱۳۹۰)، «عدم تناسب روابط تجاری ایران و جمهوری آذربایجان با اشتراکات فرهنگی و تاریخی دو کشور»، <http://www.arannews.ir/fa> (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۷/۱۰).

ب) انگلیسی

1. Ü. Özdağ, Y. kafalat (2003); 21. Yüzyılda Türk Dünyası Jepotitiği. Asam. Ankara.
2. <http://www.president.az/azerbaijan/holidays/#nov>. (Accessed on: 23/06/2012).
3. <http://qafqaz.ir/fa>. (Accessed on 06/06/1390).